



حمیدرضا اکبرپور

رویدادهای پسین و مرتبط با مرگ مهسا امینی، سوآلات جدی اما تکراری را مطرح کرده است. اصولا مطلب تحلیلی در باب مسائلی این‌چنینی که هنوز در جریان بوده و توفان خبری در اطراف آن برقرار است، بسیار سخت و دشوار است؛ اما در این میان سوآل اصلی که در ذهن نگارنده و بسیاری پیش آمده این است که چرا بحران سازی در ایران به‌سادگی اتفاق می‌افتد و به نحوی تکرار آن باعث شده به بحران‌سازی سیستماتیک منجر شود؟ چرا بی‌اعتمادی به روایات رسمی، رایج و پذیرفته شده است، درحالی‌که یکی از مهم‌ترین خصیصه‌های حکمروایی، مقبولیت روایات و احکام صادره است؟ این مقبولیت نیز از ماهیت و رویه دولت ناشی می‌شود. درواقع هرچه اعتماد مردم به حکومت فزونی یابد، مقوله حکمروایی نیز تسهیل خواهد شد. بنابراین اعتماد را می‌توان حلقه اتصال مردم و حکومت دانست. پیرو این امر، نگاهی گذرا به اتفاقات دو دهه اخیر ایران، نشان دهنده حرکت سینوسی و در نهایت افول بی‌سابقه اعتماد میان مردم نسبت به روایات رسمی بوده است. سرمایه اجتماعی که حاصل این اعتماد است، دردهه‌های اول پس از انقلاب و به‌ویژه در اوایل انقلاب، انتخابات و حضور در جبهه‌های جنگ خود را نشان داد. افول

نسبی این اعتماد در دوران پس از جنگ و سازندگی، مجددا در خرداد ۷۶ و با باز شدن فضای سیاسی بازیابی شد؛ اما در دوده‌ه اخیر دوباره این فضای بی‌اعتمادی افزایش یافته و در دهه اخیر پررنگ‌تر نیز شده است. این بی‌اعتمادی به شکل‌های مختلف خود را نمایان کرده است؛ به نحوی که هر روایتی متناسب به دولت را مردم به‌سختی باور می‌کنند. نمونه اخیر آن در بیانیه پلیس در باب علت مرگ مهسا امینی خود را بروز داده است. فارغ از هر نظری نسبت به این بیانیه، انکارناپذیر است که برای بخشی از جامعه باورکردنی نیست. دلایل افزایش بی‌اعتمادی در این دو دهه را می‌توان در بسترهای مختلف بررسی کرد. بی‌اعتمادی در نیمه اول دو دهه اخیر، بیشتر ناشی از مسائل سیاسی بوده است. خلف وعده‌های سیاسی و تقابل با خواست سیاسی باعث ترک‌برداشتن اعتماد بین مردم و سیستم شد؛ اما با گسترش تحریم‌ها و پدیدایش مشکلات معیشتی، ریشه بی‌اعتمادی بیش از پیش به سمت مسائل اقتصادی گرایش پیدا کرد. در ابتدای دهه ۹۰، به واسطه پیوند اصلاح‌طلبان با میانه‌روها و تأکید بر کاهش بار تحریمی با گسترش ارتباطات بین‌المللی و عادی‌سازی روابط، بار دیگر اعتماد نسبی برقرار شد. این بازیابی اعتماد در انتخابات ۹۲

اعتمادسازی؛ حلقه گمشده میان دولت و مردم

۹۴ خود را عیان کرد؛ اما سلسله رویدادهایی ازجمله خروج ایالات متحده از برجام و از حیز ارتفاع افتادن آن، برملاشدن فسادهای گسترده، خلاف واقع‌گویی‌های دولت مستترقر در جریان رویدادهایی مانند افزایش قیمت بنزین و سقوط هواییمای مسافربری، سبب شد این بار اعتماد ملت به دولت با افولی سریع‌تر مواجه شود. نتیجه آن نیز اعتراضات سال‌های ۹۶ و ۹۸ و کاهش مشارکت در انتخابات سال‌های ۹۸ و ۱۴۰۰ بود. اخیرا نیز با اعتراضات ناشی از مرگ مهسا امینی، به نظر می‌رسد بی‌اعتمادی با پس‌زمینه سیاسی-اقتصادی، ماهیتی اجتماعی پیدا کرده است. به‌طور کلی، این عدم باورپذیری و اعتماد، سبب شکل‌گیری موانع متعدد در جهت حکمروایی مطلوب شده و خواهد شد. در واقع دولت مقوله حکمروایی را به دلیل عدم انتقال حسن اطمینان و اعتماد به مردم، به سمت حکمرانی بدون انعطاف و پیش می‌برد. فلسفه حکمرانی همان مدل یک‌سالاری و دیوان‌سالاری و اعمال قدرت از بالا به پایین و ماهیت حکمرانند بر مبنای دستوردادن است؛ هرچه از حکمروایی به سمت حکمرانی به پیش رویم، میزان موفقیت آن دولت به معنای جمعیت ملت و حکومت کمتر می‌شود و در مقابل حس بی‌اعتمادی فزونی

حمیدرضا اکبرپور

منافع ملی یا دوستی و دشمنی در روابط بین الملل



فریدون مجلسی

همیشه گفته می‌شود در روابط سیاسی بین‌المللی دوستی معنی ندارد و این منافع ملی است که معیار تصمیمات و اقدامات سیاسی است. اما این سخن نیز مانند همه مقولات سیاسی امری نسبی است. اگر دوستی معنی ندارد آیا به این معناست که دشمنی معنی دارد؟ تازه معنی دوستی و دشمنی چیست؟ روابط سیاسی که در خلا وجود ندارد؛ معیارهای آن بستگی به مصداق داخلی و خارجی دارد. شاید مثال عینی تاریخی به درک این موضوع کمک کند. اگر تاریخ معاصر ایران را از تحولات منجر به جنبش مشروطه و وقایع پس از آن در نظر بگیریم، می‌توانیم مانند صحنه شطرنج مهره‌های سفید ایران را در مقابل مهره‌های سیاه خارجی ببینیم و بازی‌ها را ارزیابی کنیم. مشروطه، پایان‌بخش استبداد یعنی سلطه شاه بر جان و مال مردم و خواهان عدالت و عدالتخانه و تبدیل رعیت به شهروند بود. رسیدن به این اهداف مستلزم قانون‌مداری و فراهم‌آوردن زمینه برای تحول فرهنگی و اجتماعی برای رسیدن به هدف یعنی نیل به آزادی و دموکراسی بود. از همان آغاز مشروطه توهماتی دربارهٔ «آزادی» و «دموکراسی» در میان روشنفکران آرمان‌خواه (با آرمان‌های متفاوت و کاه متناقض) و خان‌ها و صاحبان نفوذ محلی و منطقه‌ای و عساکیر وجود داشت که هریک خواهان بهره‌مندی هرچه بیشتر از «آزادی» به معنی رفتار دلخواهانه خود بودند. این توهمات که در آن جامعه روستایی و بی‌سواد پدید آمده بود، با اختلاف دیدگاه‌ها و عملکردهای نخبگان و صاحبان نفوذ به هرج‌ومرجی ویرانگر انجامید که اگر نبود وقوع انقلاب سرخ روسیه و شکست عثمانی در جنگ اول جهانی که موجب اختلالی در دخالت‌های سلطه‌طلبانه این همسایگان آژمند شد، ایرانی باقی نمی‌ماند که اکنون به اهمیت دوستی یا دشمنی با آن در عرصه بین‌المللی ببیندشیم. اتفاقا همین دوران که عرصه جنبش مهره‌ها را در صحنه شطرنج سیاسی ایران در هم ریخت برای ارزیابی تصمیم‌گیری سیاسی مناسب است.

۱- ایران در جنگ جهانی اول با صلاححید سیاست‌مداران خود که اکنون در دوران مشروطه دخالت بیشتر در تصمیم‌گیری سیاسی داشتند، سیاست بی‌طرفی در جنگ را اتخاذ می‌کند. بریتانیا که بزرگ‌ترین پالایشگاه جهان را در آبادان برپا کرده و نیروی دریایی آن کشور و نیا‌های دیگر نظامی و غیرنظامی متکی به است و بدون توجه به بی‌طرفی ایران، خواهان حضور بیشتر در منطقه برای حفاظت از سرمایه‌گذاری و منافع استراتژیک خود است. دیگر به حضور قبلی در قالب قرارداد محرمانه ۱۹۰۷ با روسیه مبنی بر تقسیم ایران به سه بخش و بهره‌مندی از قرارداد با خوانبین محلی برای پایش شبکه خطوط لوله انتقال نفت در بخش جنوبی نیز اکتفا نکرده و با قرارداد محرمانه ۱۹۱۵ با روسیه، ایران را به دو منطقه نفوذی شمال و جنوب تقسیم کرده‌اند و روسیه نیز بدون توجه به بی‌طرفی ایران نواحی شمالی کشور را عملا در اشغال خود دارد و نفوذ خود را مستقیما و نیز توسط نیروهای قزاق ایران با افسران روس اعمال می‌کند. دولت عثمانی نیز به بهره‌مندی از حمایت گروهی از رجال ایرانی که به دلیل برادری اسلامی خواهان بیوستن ایران به اتحاد محور آلمان و عثمانی بودند، خصوصا با توجه به تبلیغاتی که درباره اسلام‌آوردن قیصر ویلهم دوم انجام شده بود، دولتی موازی در کرمانشاه تشکیل داده و دروازه‌ها را به روی عساکر عثمانی گشوده است. عثمانی‌ها در تعقیب ارشمنه و آسوریان فراری از کشتار و نیز برای ایجاد مزاحمت برای متفقین در دستیابی به نفت پالایشگاه آبادان وارد ایران شده و با سالدات‌های روس و سربازان هندی ارتش بریتانیا نیز درگیر بودند. آلمانی‌ها نیز با اعزام واسموس جاسوس مشهور به عنوان کنسول به بوشهر و تحریک عساکیر محلی علیه انگلیسی‌ها درصدد



۲- اما در سیاست خارجی همه چیز در اختیار دولت نیست. جنگ دوم جهانی پیش آمد. ایران با تصور حفظ منافع ملی سیاست بی‌طرفانه‌ای اتخاذ کرد و کوشید با همه کشورهای درگیر در جنگ نیز روابط غیرخصمانه یا دوستانه را حفظ کند. اما روابط ایران و آلمان دوستانه‌تر تلقی می‌شد و نوعی بی‌طرفی جانبدارانه در پیش گرفته‌ند که پس از ورود روسیه به جنگ این بی‌طرفی نیاز متفقین به بهره‌مندی از مسیر تدارکاتی استراتژیک از ایران را برآورده نمی‌کرد و ایران به بهانه همکاری با آلمان از سوی متفقین اشغال شد. در آن وضعیت خطیر دولت فروغی با پیوستن به متفقین توانست با انعقاد قراردادی سه‌جانبه اشغال‌کنندگان را به هم‌پیمانان خود تبدیل و به خروج از ایران در پایان جنگ متعهد کند.

۳- وقتی دولت شوروی از ایفای تعهد خودداری کرد، بار دیگر دولت ایران را به جست‌وجوی راهی برای جلب حمایت بین‌المللی

واداشت و دولت ایران با حمایت ترومن، رئیس‌جمهور آمریکا و طرفات دیپلماتیک قوام‌السلطنه نخست‌وزیر، توانست آن مرحله را پشت سر بگذارد.

اما تا زمانی که دولت شوروی برقرار بود، تلاش آن کشور برای سلطه‌جویی ایدئولوژیک از راه رسوخ در نیروهای مسلح و در جوامع مدنی ایران ادامه داشت. در آن شرایط ترجیح موضع‌گیری افراط بستگی به این داشت که دیدگاه ایدئولوژیک مارکسیستی و جذب در شوروی را پیش‌بندند یا درصدد دفاع در مقابل آن باشند یا باز هم با توجه به همه تجربیات پیشین خواهان حفظ بی‌طرفی باشند. اتخاذ هرگونه تصمیمی در این باب در ایران آن زمان، فارغ از دیدگاه منافع ملی، جناح‌ها را به دوست و دشمن و خادم و خان تبدیل می‌کرد. تصور می‌رود این دیدگاه در گزینش دوست و دشمن در عرصه بین‌المللی، با توجه به میزان اولویت قائل شدن به دیدگاه‌های ایدئولوژیک، هنوز هم نزد برخی محافظ طرفدارانی دارد. البته اضمحلال نظام کمونیستی شوروی و دگردیسی کامل آن نظام در چین و نیز مقایسه عینی در عرصه بین‌المللی میان کره‌شمالی وفادار به کمونیسم با کره‌جنوبی پیرو شیوه‌های آزادمنشانه پارلمانی، با توجه به اینکه نقطه حرکت آغازین و تاریخی مشترکی هم داشته‌اند، با مقایسه میان وضعیت ممتاز ونزوئلا در دوران آزادی پارلمانی با فلاکت پس از گرایش به کمونیسم، همچنین مقایسه اوضاع اقتصادی و اجتماعی مستعمرات اروپایی شوروی در پیش و پس از زراهی از شوروی، از اهمیت و اعتبار آن ایدئولوژی که دیگر از حمایت مالی و بین‌المللی برادر بزرگ‌تری نیز برخوردار نیست، بسیار کاسته است. اما این امر به معنای تک‌قطبی شدن جهان و امیزارفتن اولویت‌های دیپلماتیک و همکاری در عرصه بین‌المللی نیست. توسعه تمدن، شعارهای برابری، برادری، آزادی و حقوق‌بشری به منزله رفع خطر جنگ و گشتار از جامعه بشری نیست. در چنین شرایطی بی‌طرفی می‌تواند ضامن منافع ملی یا زیان‌بخش باشد؛ در صورت احساس نیاز به جانبداری نسبی در بحران‌های بین‌المللی نیز همواره باید برای منافع ملی اولویت مطلق قائل بود و وارد درگیری‌های متقابل دیگران و قربانی ستیزهای آنها نشد و از پیوستن به طرف بازنده و شرط‌بندی روی اسب پاشکسته خودداری کرد. سیاست‌گذاری بر پایه منافع ملی نباید بر پایه قالب‌های از پیش تعیین‌شده باشد. هر زمان مقتضیات خود و هر نسلی قضاوت و حقوق خودش را دارد. تصمیم‌گیری سیاسی بر پایه رعایت منافع ملی، در زمانی که مراحل تحول فرهنگی و سواد عمومی به سزآوری آزادی و دموکراسی رسیده باشد، بستگی به نظر دولت و نمایندگان مردم در هر زمان دارد. در قضاوت‌های تاریخی نیز باید این اصل یعنی رعایت بی‌عدم رعایت منافع ملی در آن دوره تاریخی ملاک قرار گیرد. منفعی که با توجه به امکانات و توانمندی دولت در سیاست‌گذاری بر حقوق ملی نیز اولویت دارد.

یادداشت

پای لنگ حمایت



حمیدرضا عظیمی

حوادث و ناآرامی‌های اخیر، پیش چشم همگان در حالی رخ داده و می‌دهد که از زاویه‌های مختلف می‌توان به آن نگاه کرد و داده‌های خام حاصله را به بوته تحقیق سپرد، اما آنچه در بادی امر لازم به نظر می‌رسد، این است که باید بیش از گذشته، درباره آن حرف زد و مذاقه احوالات طرفین ماجرا را در اولویت گذاشت. اولویتی که هرچند از گذشته نیز

احساس می‌شده اما هیچ‌گاه گوش شنوایی برای دریافت آن وجود نداشته است.

واقعیت این است که اعتراض شهروندان، حقی است که قانون‌گذار حکیم در بخش‌های مختلف قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر آن صحه گذاشته و تدقیق در چند و چون چنین حقی در شرع، هر دو ما را به این غره می‌کند که چه قانون اساسی پیشروی داریم، اما این غره‌بودن و غره‌شدن، مادامی‌که در حد کتابت یا خوانش متن است، نتیجه دارد، ولی فی‌الحال در ما به عنوان شهروندان قانون‌مدار، افتخاری برنمی‌انگیزد و سؤال این است که با چنین قانونی، چرا؟

در جرایم این بحث، خوشبختی این است که نه زبان قاصر است و نه ارجاعات تاریخی بلاوجه؛ چون آنچه به عنوان «اعتراض» در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده یا در روایات منعکس است، روی کاغذ مانده و چون ماده را‌کد قانونی، فقط از وجودش مطلعیم و در اجرا از آن بی‌خبر!

شواهد تاریخی نیز نشان می‌دهد هرچند در مقاطع مختلف تاریخی اجتماعات اعتراضی در جمهوری اسلامی وجود داشته، اما تمام آنچه به عنوان اعتراض جمعی در خیابان رخ داده (به‌ویژه پس از سال ۶۰) هیچ‌کدام مجوز قانونی نداشته‌اند! این سابقه، نشان می‌دهد تصمیم‌گیران در کشور با نگاهی خاص، تمایلی برای به رسمیت شناختن «اعتراض» نداشته و اکنون نیز ندارند و از این حیث ماده ۲۷ قانون اساسی (تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آنکه مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است)، عملا مجالی برای اجرا نیافته است. در چنین فضا و با چنین مختصاتی سؤال اصلی این است که ما در جامه جماعتی قانون‌مدار که هم اعتراض را در قالب قانون می‌خواهیم و هم قاعده بازی را به رسمیت می‌شناسیم، باید چه کنیم؟ باید به حمایت کدام سو‌و برخریزیم که هم در پیشگاه تاریخ رویی سپید داشته باشیم و هم در پیشگاه جامعه امروز؟

برای پاسخ به این سؤال سخت، باید توجه کرد هر میز، قاعده‌ای برای بازی دارد و همچنین میز اعتراض. کدامیک از ما نمی‌داند که در تمام دنیا وقتی معتزضان پیاده‌روی در خیابان و شعار را به عنوان جلوه‌ای از اعتراض انتخاب می‌کنند، توسط دولت‌ها به رسمیت شناخته می‌شوند و کدام نمی‌دانیم به محض اینکه خم شویم و سنگ از خیابان جمع و به سوی امکانات عمومی یا نیروهای مقابل پرتاب کنیم، با برخورد تند مواجه نمی‌شویم؟ کدامیک از ما نمی‌داند برخورد فیزیکی در جریان اعتراض، منط‌گفت‌وگو را از میان می‌برد و هیجان را بر دو طرف مستول می‌کند؟ کدام‌مان نمی‌دانیم برخورد‌های امنیتی، کارساز نیست و اگر ترس از برخورد امنیتی بریزد، سنگ روی سنگ بند نمی‌شود؟ کدام ما نمی‌دانیم به دلیل نوع برخورد‌ها در این مُلک، استعداد تجزیه‌ظاهر من‌الشمس است؟ کدام‌یک از ما این دانسته‌های طبیعی و ملموس را نمی‌دانیم؟

به قاعده، وقتی چنین دانشی وجود دارد و ناآرامی‌ها را در فاز فیزیکی مشاهده می‌کنیم، رفتار دلسوزانه این است که وارد ماجرا شویم و به تقویت گفتاری که نفع عمومی در آن مستتر است، مبادرت کنیم؛ بااین‌حال، سؤال درست این است که نخبگان و فعالان سیاسی-اجتماعی که قانون را (هرچند بد) وجه همت خود قرار داده‌اند، کدام طرف این ماجرا را مستحق حمایت کامل می‌دانند و اگر قرار است وارد میدان شوند تا متمم به خنثی‌بودن نشوند، کدام طرف ماجرا را باید به حمایت خود مختفر کنند؟

این سؤال بنیادین با آنچه فی‌الحال در جریان است و با توجه به آنچه تاریخ گذشته پیش‌رو قرار داده، به پاسخی درخور منتهی نخواهد شد؛ زیرا آنچه در متن و فرامتن ماجرا وجود دارد، ساختاری پارادوکسیکال و متناقض‌نما به ماجرا داده است.

فعال سیاسی-اجتماعی قانون‌مدار در چنین معرکه‌ای دوست دارد از «اعتراض» حمایت کند. دوست

دارد با گروه‌های معترض هم‌نوا شود. اما ناگاه مسئولان امنیت، سیاهه‌های از تخریب اموال عمومی، درگیری‌های فیزیکی با پلیس و… را منتشر می‌کنند و خبر از حضور گروه‌های تجزیه‌طلب (که هیچ ایرانی وطن‌پرستی آن را برنمی‌تابد) در کف خیابان (به استناد بازداشت‌های انجام‌شده) می‌دهند.

در همین حال وقتی پای صحبت معترضان می‌نشین، سؤالشان این است که در این چند دهه، کی به ما فرصت اعتراض مطابق با شئون قانونی مصرح در قانون اساسی (و شرح مقدس) داده شد تا ما در همان چارچوب عمل کنیم؟ کدام روز ما نقد کردیم و دل سوزاندیم اما با چوب غیر رانده نشدیم؟ کدام راه را سیستم برای ما باز گذاشت که امروز برای اعتراض بر همان تجربه گذشته طی طریق کنیم؟ در چنین فضایی است که همه چیز مبهم می‌شود و موضع نامشخص‌ا و هر طرف برای طرف دیگر هزار دلیل و استدلال را رد آن دارد. در چنین فضایی است که جامعه سه‌قطبی می‌شود؛ قطب موافق سیستم، قطب مخالفان و قطب حیران و سرگردان جامعه و دو گروه و اقطاب مخالف و موافق درصدد هستند از جمع حیران و سرگردان یاریگری کنند. این سرگردانی و حیرانی یجتملا به اتفاقات و رفتارهایی از دو طرف، بالاخره پایان خواهد یافت و روزی خواهد رسید ولی جمهوری اسلامی به عنوان حکومت مستقر وظیفه‌ای تاریخی در این مقطع دارد. وظیفه اصلاح امور و تغییر نگاه به مقوله «اعتراض».

مادم که سیستم نگاه خود را به «اعتراض» تغییر ندهد و آن را را به رسمیت نشناسد و ساختار اصلاح نشود، «ریزش» حتمی خواهد بود.

ادامه از صفحه اول

پلتفرم‌های بومی و واقعیت‌ها

چه رسد به شرایط دشوار که همیشه شاهد ضعف مغرط یا تعطیلی بوده‌اند؛ برای مثال هم در دوره قطعی اینترنت در سال ۹۸ و هم در این روزها، جست‌وجوگرهای اینترنت داخلی و پیام‌رسان‌ها عملا غیرقابل استفاده بودند و در پاسخ به ساده‌ترین جست‌وجوها عاجز ماندند. نهایتا برای قضاوت در این زمینه نباید به ادعاهای مدیران و سیاست‌مداران اتکا کرد که قاعدتا انگیزه سیاسی دارد و مصرف مقطعی؛ بلکه نظر کارشناسان صنعت فناوری اطلاعات کشور ملاک قضاوت است. نظرات قاطبه متخصصان که در مجموعه‌های کارشناسی و نیز اظهارنظرهای صنفی ابزار می‌شود، تلاش دولت‌مردان را نافرجام و غیرقابل اعتماد می‌داند. ازجمله رئیس سازمان نظام صنفی رایانه‌ای به‌عنوان مرجعی علمی-صنفی در صنعت آی‌تی، خطاب به ابراهیم ربیعی، رئیس‌جمهور، با اشاره به اینکه «هنوز برای زیرساخت سده‌ای مانند تأمین اینترنت پرسرعت هم ناتوانیم» صراحتا تلاش برای ایجاد پلتفرم‌های جهان‌شمولی مانند اینستگرام و واتساپ را بی‌سرانجام دانسته است، مسئولان البته همچنان بر طبل ادعاهای خود می‌کوبند.